

بررسی تطبیقی آرکی‌تایپ برادرکشی در اساطیر جهان (شباهت‌ها و تفاوت‌ها)

محمدسعید فرجی *

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۷/۰۷)

چکیده

«برادرکشی و کین‌خواهی» نوعی آرکی‌تایپ (کهن‌الگو) است که ریشه آن به داستان هابیل و قابیل در آغاز آفرینش باز می‌گردد. وجود رقابت و حسادت میان برادران به دلایل مختلفی همچون اعتنای ویژه پدر به یک برادر، یا کسب یک جایگاه برجسته از سوی او از انگیزه‌های اصلی این کار به شمار می‌آید. در خوانش‌های دوباره و جدید از داستان‌های اسطوره‌ای با درون‌مایه برادرکشی در اساطیر اقوام گوناگون، گاه با شباهت‌هایی روبه‌رو می‌شویم که حاکی از نگرش‌ها و تجربیات مشترک انسان نخستین است. مشخص کردن شباهت‌ها و تفاوت‌ها در اساطیر با درون‌مایه برادرکشی، مهم‌ترین پرسشی است که سعی می‌کنیم با در پیش گرفتن روش توصیفی-تحلیلی به آن برسیم.

کلیدواژه‌ها: آرکی‌تایپ (کهن‌الگو)، برادرکشی، اسطوره، تطبیق، شباهت، تفاوت.

۱. مقدمه

کهن‌الگوی «برادرآزاری و برادرکشی» یکی از کهن‌الگوهای مهمی است که در اسطوره‌های اقوام و سرزمین‌های مختلف جلوه‌گر شده‌است. برادرکشی در شمار رویدادهای شوم و تراژدی‌گونه‌ای است که نومیدی و خشم را در روان انسان برمی‌انگیزد. این اصطلاح، استعمالی دوسویه دارد؛ بدین معنا که از یک طرف، به عمل فردی اطلاق می‌گردد که برادر خویش را بکشد و از سوی دیگر، نشان‌دهنده یک پدیده اجتماعی و اغلب جنگی است که در طی آن درگیری، اعضای یک جامعه کشته می‌شوند (ر.ک؛ کالینز، ۱۹۹۵م: ۱۷۳).

بن‌مایه درگیری دو برادر اغلب مسبوق به انگیزه‌هایی خاصی است که حس حسادت در برادران یا برادر دیگر را برمی‌انگیزد و سبب می‌شود که فرد کینه‌ور برای احقاق حق خود شخصاً دست به کار شود و برادرش را از سر راه بردارد. این کهن‌الگو به نوعی ریشه در ناخودآگاه جمعی بشر دارد؛ چراکه از همان آغاز خلقت، با این بن‌مایه در داستان‌هاییل و قابیل روبه‌رو هستیم و یک ویژگی اساطیر و کهن‌الگوها این است که «ماهیتاً جمعی و مشترک هستند» (گورین، ۱۳۷۷: ۱۷۳). به قول ویلی رایت، در استعاره و واقعیت، «این نمادها معانی یکسانی یا بسیار مشابهی را برای بخش عمده‌ای از بشریت و اگر نه همه آن، در بر دارند» (همان: ۱۷۴). برادرکشی (Fratricide) برگرفته از کلمه‌های لاتین «برادر» (frater) و قاتل (cida) در داستان‌های اساطیری بسیاری از ملل به شیوه‌هایی مشابه و با انگیزه‌هایی تقریباً یکسان صورت گرفته‌است. برادران کینه‌جو به دلایلی چون رقابت، رشک‌ورزی، اعتنای ویژه پدر به یکی از برادران، انتقادی در استفاده از مزیت‌ها و... برادر در مرکز توجه را مزاحمی بر سر راه ترقی خود یافته‌است و تلاش می‌کنند او را سر جای خود نشانده یا از میان بردارند.

عنوان اساطیر	قومیت اساطیر
۱. فریدون و برادرانش. ۲. ایرج و برادران. ۳. افراسیاب و اغریث. ۴. کیخسرو و فرود. ۵. رستم و شغاد. ۶. تراژدی زواره.	ایران
۱. مدیا و آپسورتوس. ۲. تروفونیس و آگامدس. ۳. پولی‌نیسس و اتئوکلس.	یونان
۱. سیگورد و برادرش. ۲. بالدر و هودر.	اسکاندیناوی
۱. هاییل و قابیل. ۲. یوسف و برادران.	سامی
۱. ترتیه ودایی و برادران. ۲. کرن و جد هشتر.	هند
رومولوس و رمئوس.	روم

ازیریس و ست.	مصر
یوریتومو و یوشیتسونه.	ژاپن
زرران و فرزندان	مانوی

۲. بیان مسئله

واقعۀ برادرکشی به عنوان اسطوره دینی- تاریخی و با تأسی از کهن‌الگوی آن (هابیل و قابیل) در ادوار مختلف و اشکال متنوع تکرار شده‌است. این کهن‌الگو با توجه به درآمیختن با اضطراب‌های سه‌گانه حاصل مرگ، گناه و بی‌معنایی، همواره در زمینه‌ای از ترس و بیم بیان شده‌است که البته با توجه به جهان‌بینی‌ها و گفتمان‌های حاکم بر هر دوره به گونه‌ای خاص انعکاس یافته‌است. از این رو، نگارنده بر آن است تا دریابد چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان اسطوره برادرکشی در میان اقوام مختلف برقرار است.

۳. پرسش پژوهش

چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان اسطوره برادرکشی در میان اقوام مختلف وجود دارد؟

۴. پیشینه پژوهش

الف. مقاله «شاهنامه و اسطوره برادرکشی» از امیرکاووس بالازاده (ر.ک؛ بالازاده، ۱۳۸۷: ۱۲۷-۱۴۸).

ب. مقاله «برادرکشی مقدس: نمایی از همانندی‌ها در رستم و اسفندیار و پیرمرد و دریا» از بهزاد قادری و علی‌اصغر رحیمی (ر.ک؛ قادری و رحیمی، ۱۳۸۶: ۳۸۳-۴۰۲). هیچ یک از این دو اثر یادشده جامعیت ندارند و صرفاً محدود به شاهنامه هستند.

۵. نمونه‌های کهن‌الگوی برادرکشی در اساطیر جهان

۵-۱. برادرکشی در اساطیر ایران

۵-۱-۱. فریدون برمایون (برمایه) و کیانوش

آغازین الگوی برادرکشی در اساطیر ایرانی در داستان فریدون و دو برادر او دیده می‌شود. او پادشاهی پیشدادی بود که به استناد/وستا، قهرمانی است که شخصیتی نیمه‌خدایی دارد و لقب او «اژدهاکش» و از تبار جمشید است. آبتین پدر فریدون که از قربانیان ضحاک است، فریدون را

به مادرش (فَرانک) سپرده تا او را به دور از چشم ضحاک به یاری گاو ناموری به نام (پُرمایه) در بیشه‌ای پرورش دهد. تا هنگامی که کاوه یا عاصیان به نزد فریدون می‌روند و وی را به رزم با ضحاک فرامی‌خوانند. فریدون چرم‌پاره کاوه را با پرنیان و زر و گوهر می‌آراید و آن را درفش کاویانی می‌نامد و به کین‌خواهی برمی‌خیزد. برادران فریدون به فرمان او پیشه‌وران را وامی‌دارند که گرزِی برای او بسازند که بالای سر آن گاوشکل باشد. چون گرز گاوسر ساخته می‌شود، فریدون با سپاهش سوی ضحاک می‌تازد. در راه، برادران که بر او حسد برده‌اند، قصد کشتن او می‌کنند و سنگی از بالای کوه به طرف او پرتاب می‌کنند. فریدون که در دامنه کوه خفته است، بیدار می‌شود و با نیروی ایزدی، سنگ را متوقف می‌کند. با وجود آنکه از ماجرا آگاه می‌شود، به روی خود نمی‌آورد (عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۷۹). در این داستان، پهلوان به مدد نیروهای ماورایی از مرگ می‌گریزد و رهایی می‌یابد.

رفتار فریدون در اساطیر ایران، همانند با تریته در وداست. در اساطیر ایران و هند که ریشه و خاستگاهی مشترک دارند، هر دو شخصیت اعمال و رفتاری تقریباً مشابه ایفا می‌کنند، تریته نیز «اژدهای سه‌سر شش‌چشم را نابود می‌کند و... فراهم‌کننده سومه مقدس و نوشنده آن است. در ایران، این خدا کار خویش را در دو نقش و با دو نام انجام می‌دهد: تریته که شفابخش است و فراهم‌سازنده هوم و تریتونه (فریدون) که هیولاکش است» (هینلز، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

۵-۱-۲. ایرج، سلم و تور

ایرج فرزند فریدون پسر آبتین از نژاد تهمورث (از شاهان پیشدادی و پدر جمشید) است. فریدون پس از تقسیم ممالک زیر سلطه خود بین فرزندان، نیابت و ولایت عهدی ایران را به ایرج واگذار می‌کند، اما او نیز پس از مدتی مورد حسادت برادران خود قرار می‌گیرد و به قتل می‌رسد:

«پس آنکه نیابت به ایرج رسید	مر او را پدر شهر ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه‌وران	همان تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کو را سزا بود تاج	همان تیغ و مهر و همان تخت عاج»

(فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۰۷).

۵-۱-۳. افراسیاب و اغریث

از دیگر داستان‌های برادرکشی در اساطیر ایران، داستان کشته شدن اغریث معروف به گوپت‌شاه (Gopt-shah) است. در *شاهنامه*، در داستان افراسیاب از دو برادرش، اغریث و گرسیوز یاد شده‌است. هنگامی که پشنگ پسرش افراسیاب را به جنگ نوذر فرستاد، اغریث

برادر نیکخواه افراسیاب، به جرم مخالفت و یاری رساندن به ایرانیان در زمان جنگ، به فرمان برادر سنگدل کشته می‌شود. اغریث در *اوستا*، ادبیات مزدیسنا، *شاهنامه* چهره‌ای مقدس یافته‌است:

«پس آن بستگان را کشیدند خوار
پس اغریث آمد به خواهش‌گری
به جان خواستند آنگهی زینهار
بیاراست با نامور داوری...
سزد گر نباشد به جانشان گزند
سپاری همیدون به نشان به بند»
(همان: ۳۱۵-۳۱۶).

او جوانی با تدبیر و رأی، عاقل، رحیم و بخشاینده است و «در صلح‌دوستی و عشق به ایران همچون پیران ویسه، مشاور و سپه‌سالار افراسیاب است. در این تراژدی، اغریث همانند سیاوش به جرم رعایت اصول اخلاقی و صلح‌دوستی کشته می‌شود؛ موضوعی که در تراژدی‌های بادرکشی بی‌سابقه است» (ذبیح‌نیا عمران و اکبری، ۱۳۹۲: ۵۰۶-۵۰۷) سرانجام، افراسیاب از نیک‌منشی اغریث آگاهی می‌یابد و او را می‌کشد:

«چو اغریث آمد از آمل به ری
بفرمود کین چیست کانگیختی
ز کردار او آگهی یافت کی
که با شهید حنظل برآمیختی
بفرمودمت کین بدان را بکش
چنین داد پاسخ به افراسیاب
هر آنکه کت آید به بد دسترس
سپهید برآشفت چون پیل مست
به پاسخ به شمشیر یازید دست
چنان بی‌وفا ناهشیوار مرد»
(همان: ۳۲۱-۳۲۲).

۴-۱-۵. کیخسرو و فرود

یکی دیگر از مصادیق برادرکشی در *شاهنامه*، در داستان کیخسرو و فرود دیده می‌شود. در این داستان، اگرچه با گونه مستقیم و آشکاری از برادرکشی روبه‌رو نیستیم، اما همان کهن‌الگوی رشک و حسادت برادران را می‌بینیم. کیخسرو با وجود اینکه از بزرگان، جاودانان و مقدسان آیین زرتشت به شمار می‌آید و انتقام‌گیرنده کین سیاوش و اغریث است، آنگاه که از وجود برادر خویش، فرود، آگاه می‌شود، حس رقابت نسبت به او در وجودش برانگیخته می‌شود و شاید برادر را مانع و رقیبی در راه سلطنت می‌پندارد. در این داستان، کیخسرو طوس نابخرد را به فرماندهی لشکر می‌گمارد و از طرفی وی را برحذر می‌دارد از اینکه از راه کلات برود:

«گذر بر کلات ایچ گونه مکن
 کز آن ره روی خام گردد سخن...
 پسر بودش از دخت پیران یکی
 که پیدا نبود از پدر اندکی...
 برادر به من نیز مانده بود
 جوان بود و همزاد و فرخنده بود
 کنون در کلات است و با مادرست
 جهاندار و با فر و با لشکرست
 نداند از ایران کسی را به نام
 از آن سو نباید کشیدن لگام...
 به راه بیابان بیاید شدن
 نه نیکو بود راه شیران زدن»
 (همان، ج ۳: ۲۹).

راه دیگر به بیابان می‌رسد و این خود عاملی است که به ماجرا دامن می‌زند. سرانجام، لجاجت طوس و سوءتفاهم شاهزادهٔ جوان، منجر به مرگ او می‌شود و این مرگ البته به دست سپاه برادر (= کیخسرو) رقم می‌خورد:

«عنان را بیچید و تنها برفت
 ز بالا سوی دز شتایید تفت
 چو رهام و بیژن کمین ساختند
 فراز و نشییش همی تاختند...
 فرود جوان ترگ بیژن بدید
 بزد دست و گرز از میان برکشید
 چو رهام گرد اندرآمد به پشت
 خروشان یکی تیغ هندی به مشت
 فرو ماند از کار مرد دلیر
 بزد بر سر سفت آن مرد شیر
 چنان که ش جدا گشت بازو ز دوش
 همی تاخت اسپ و همی زد خروش»
 (همان: ۵۵).

۵-۱-۵. رستم و شغاد

در این داستان، شغاد (Sagad) پسر زال و برادر ناتنی رستم است. مادر شغاد کنیزکی رودنواز و خوش‌آواز بود که فردوسی در همان آغاز گفتار، نسب دون شغاد را یادآوری می‌کند:

«کنیزک پسر زاد روزی یکی
 که از ماه پیدا نبود اندکی»
 (همان، ج ۵: ۴۴۱).

ستاره‌شناسان پیش‌گویی کردند که شغاد همهٔ خاندان زال را نابود خواهد کرد. آنگاه که شغاد جوانی برومند می‌شود، زال او را به دربار شاه کابل می‌فرستد تا با دخترش ازدواج کند. کابل باجگذار خاندان رستم است و شاه کابل تصور می‌کرد که بعد از این ازدواج، رستم ملاحظهٔ برادر را خواهد کرد، اما ادامهٔ روال گذشته موجب کینهٔ بسیار شغاد و شاه کابل می‌شود و پس از آن، شغاد با توسل به نیرنگ، برادر را به کابل می‌کشاند:

«که ما نام او از جهان کم کنیم
 دل و دیدهٔ زال پُر نرم کنیم...
 تو نخجیرگاهی نگه کن به راه
 بکن چاه چندی به نخجیرگاه

بر اندازه رستم و رخس ساز به بن درنشان تیغهای دراز»
(همان، ج ۵: ۴۴۱).

بنابراین، وی رستم را در چاه کین به دام می‌اندازد و او را می‌کشد. پس از آن، زواره، برادر دیگر خویش را نیز در دام حقد و حسد قربانی می‌کند:

«دل رستم از رخس شد پُر ز خشم زمانش خرد را بیوشید چشم
یکی تازیانه برآورد نرم بزد نیک‌دل رخس را کرد گرم
چون او تنگ شد در میان دو چاه ز چنگ زمانه همی جست راه
دو پایش فروشد به یک چاهسار بُد جای آویزش و کارزار
بن چاه پُر حربه و تیغ تیز بُد جای مردی و راه گریز
بدرید پهلوی رخس سترگ بر و پای آن پهلوان بزرگ»
(همان: ۴۵۲).

رخس بی‌خبر از نیرنگ شغاد، پای به دامگاه گذاشت و بوی خاک تازه را احساس کرد، اما رستم بر او تازیانه زد و او را وادار به حرکت نمود. اسب جستی زد و دو پایش به ته چاه فرورفت. نکته شایسته توجه درباره این داستان آن است که رستم پیش از جان دادن، با بهانه‌ای برادر را می‌فریبد و با نیرنگ به کین‌خواهی از او دست می‌زند و او را می‌کشد (ر.ک؛ همان: ۴۵۴-۴۵۵). پسر رستم (= فرامرز) وقتی ماجرا را می‌شنود، به کابل لشکر می‌کشد و شاه کابل را به کیفر می‌رساند. او جسد رستم و زواره را به سیستان می‌آورد و در دخمه‌ای دفن می‌کند.

۱-۵-۶ تراژدی زواره

زواره یا زوارک پسر زال و برادر رستم، و همچون برادرش پهلوان بود. حضور زواره در مصاف نبرد ایران و توران با مرگ سهراب آغاز می‌شود. هنگامی که سهراب در جنگی رودررو به دست رستم کشته شد، همه افراد لشکری و کشوری از ایران و زابل سوگوار شدند. آنگاه جنگ با توران نیمه‌کاره رها شد و کیکاووس پس از دلجویی از رستم به ایران بازگشت. رستم و گردانش در دشت نبرد در پی راه چاره‌ای برای خبر دادن و بردن جسد سهراب به زابل نزد زال، بستگان اندیشه کردند. پیش از بازگشت سپاه ایران به وطن، زواره به فرمان رستم نزد هومان شتافت و او را از اینکه به سهراب نشانی از پدرش نداده، وعده تنبیه و انتقام داد. هومان در جواب زواره گفت: هجیر پسر گودرز پهلوان ایرانی پیش سهراب بود و عمداً از احراز هویت پدر بر پسر مانع

شد. چون خبر به رستم رسید، خواست هجیر را هلاک نماید، اما میانجی‌گران مانع از کار او شدند و رستم او را وا گذاشت. رستم به کیکاووس، پس از دلجویی او چنین گفت:

«بدو گفت رستم که او خود گذشت نشستست هومان درین پهن دشت
ز توران سرانند و چندی ز چین ازیشان به دل در مدار ایچ کین
زواره سپه را گذارد به راه به نیروی یزدان و فرمان شاه»
(همان، ج ۲: ۱۱۳).

یکی از ویژگی‌های اخلاقی زواره، شتابزدگی است. زواره در عجز بودن چون ایتمه برادر پروتمه در اساطیر یونان است. او نیز اول کاری را انجام می‌داد، بعد اندیشه می‌کرد! او وقتی خبر جنگ اسفندیار را می‌شنود، دشنام می‌دهد و ناسزا می‌گوید و همین شتاب اوست که نوش‌آذر را به کام مرگ می‌فرستد. همچنین، وقتی می‌شنود که رستم قرار است تربیت بهمن را بر عهده گیرد، با شتاب می‌خواهد رستم را از این عمل منصرف کند. ایتمه هم عجز و بی‌قرار بود و همیشه برادرش پروتمه را با شتاب خود به دردرس می‌انداخت (ر.ک؛ ذبیح‌نیا و اکبری، ۱۳۹۲: ۵۲۲). او نیز به دست شغاد کشته می‌شود.

۲-۵. برادرکشی در اساطیر یونان

۱-۲-۵. مدیا و آپسورتوس

مدیا دختر جادوگری که فرزند آیتس (Aeetes)، شاه کولخیس (Colchis) و نوه هلیوس (Helios) بود. همین که جیسون (Jason) با کشتی به کولخیس رسید تا پشم زرین را از شاه آیتس بگیرد. مدیا عاشقش شد و در برابر پدر، او را یاری کرد. شاه برای جیسون شرطی گذاشت. او باید برای گاو آتشین‌دم که سُم‌های مفرغین داشت، یوغ بگذارد تا کشتزارهای آرس (Ares) را با این گاوها شخم بزند. آنگاه دندان‌های اژدها را که از کادموس (Cadmus) بر جای مانده بود، در آن بکارد. تنها مدیا بود که از خاصیت همه داروها و سحر و افسون باخبر بود. او می‌دانست که طرفداری از غریبه‌ها علیه پدرش ممکن بود رسوایی و یا حتی مرگ به همراه داشته باشد. او عاشق جیسون بود و برای همین، صندوقچه داروهایش را باز کرد و ریشه گیاه پروتمه (Promethas) را از میان آن بیرون کشید که ضد آتش بود. جیسون با مرهم مدیا توانست این کارها را انجام دهد. آیتس از پیمانش سر باز زد، اما مدیا اژدهای بی‌خواب را خواب کرد و آرگونوت‌ها (Argonauts) توانستند پشم زرین آویخته در غار را برابند.

آنگاه جیسون از مدیا خواست با او به هلاس (Hellas) بیاید و همسرش شود. سپس مدیا با جیسون گریخت و به هنگام فرار، برادرش آپسورتوس (Apsyrtus) را با خود برد. هنگامی که آیتس به تعقیب جیسون و مدیا پرداخت، مدیا برادر را تکه‌تکه می‌کرد و برکنار کشتی انداخت. آیتس هم ایستاد تا بازماندهٔ فرزندش را گرد آورد تا به خاک بسپارد. بدین گونه آرگونوت‌ها توانستند به سلامت بگریزند. آنان راهی کرت شدند و در آنجا مدیا راهی نشان داد تا از شر غول مفرغین تالوس (Talos) در امان باشند. بنابراین، برادرکشی نیز در این داستان عمدی است؛ چراکه مدیا جادوگر زیاروی بی‌رحمی بود که برای رسیدن به هدف خود هر کاری می‌کند (ر.ک؛ ذبیح‌نیا عمران و اکبری، ۱۳۹۲: ۵۱۱-۵۱۲).

۲-۲-۵. تروفونوس و آگامدس

تروفونوس (Trophonius) و آگامدس (Agamedas) دو برادر بودند. مشهور است که بسیاری از پرستشگاه‌ها و دیگر بناهای دینی را این دو برپا کردند. آن‌ها گنجینه‌ای نیز برای هوریوس (Hyreius) ساختند، اما راه ورودی آن مخفی بود و از همان راه آگامدس میزان زیادی از گنجینه را به یغما برد. تروفونوس برای آگامدس دام گذاشت و او را گرفت. تروفونوس که می‌ترسید او نیز لو برود، سر بادرش را برید تا شاه نداند دزدی که او گرفته، کیست. تروفونوس چندان بعد از برادر زنده نماند و زمین در خلیج لبادیا (Lebadeia) او را بلعید. از آن پس، خلیج لبادیا مقر پیشگویی شد.

در روایت دیگری دربارهٔ مرگ این دو برادر، آمده‌است که آن‌ها به عنوان پادشاه، برای ساختن پرستشگاه آپولون در دلفی اجازه یافتند که شش روز در این پرستشگاه به شادی به سر ببرند و روز هفتم در آرامش خواب بمیرند (ر.ک؛ همان: ۵۱۶-۵۱۷). بنابراین، برادرکشی در این تراژدی نیز عمدی است و نزاع بر سر ثروت و قدرت است.

۲-۳-۵. پولی‌نیس و اتوکلس

اودیپوس، فرمانروای تبس، چهار فرزند داشت: دو پسر به نام‌های پولی‌نیس و اتوکلس و دو دختر به نام‌های آنتیگون و ایسمنه. اودیپوس و فرزندانش مورد احترام مردم بودند. اودیپوس و پسر نخست او از سلطنت کناره‌گیری کردند. بنابراین، کرئون جانشین اودیپوس شد. پس از مدتی، مردم تبس تصمیم گرفتند اودیپوس را از شهر بیرون کنند. پس از رفتن پدر، دو پسرش مدعی تاج و تخت شهریاری تبس شدند و هر یک خود را شایستهٔ آن مقام می‌دانستند. گرچه

اتنوکلس کوچک‌تر بود، موفق شد تاج شهریاری را برآید و برادر بزرگ‌تر را از تبس بیرون کند. پولی‌نیس به آرگوس پناهنده شد و در آنجا کوشید مردم آن سامان را علیه تبس برانگیزد. او در صدد برآمده بود که با سپاهی به شهر حمله کند (ر.ک؛ همیلتون، ۱۳۸۷: ۳۵۷ و ۳۵۹). سرانجام، پس از جنگ و نزاع بسیار، هر دو سو موافقت کردند که این موضوع بین دو برادر فیصله یابد، اما سرانجام، «هیچ یک از دو برادر به پیروزی دست نیافت و آن دو برادر یکدیگر را کشتند» (همان: ۳۵۹-۳۶۰).

۳-۵. برادرکشی در اساطیر اسکاندیناوی

۳-۵-۱. تراژدی سیگورد

برینهیلد (Brynhild) که یک والکیری (Valkyrie) بود، از فرمان‌های اودین (= خدای خدایان) سرپیچی کرد و به جرم این سرپیچی به خواب محکوم شد. برینهیلد خواست که فقط مردی شجاع برای بیدار کردنش بیاید؛ زیرا اودین در پیرامون تخت این زن آتش افروخته بود تا تنها جوانی دلاور و قهرمانی به سوی او برود. سیگورد (Sigurd)، پسر زیگموند (Sigmund)، تنها شخصی بود که از عهده این کار برآمد. او اسبش را از آتش گذراند و برینهیلد را از خواب بیدار کرد. زن خود را به او تسلیم کرد و سیگورد چند روز بعد او را در آتش رها ساخت. سپس سیگورد به خانه گیو کونگ‌ها (Giukungs) رفت و در آنجا با پادشاه گونار (Gunnar) پیمان برادری بست.

گریمهیلد (Griemhild)، مادر گونار، سیگورد را به شوهری دخترش گودرون (Gudrun) برمی‌گزیند و داروی سحرآمیزی به او می‌خورد تا عشق برینهیلد را از یاد ببرد. او با گوردون ازدواج می‌کند و پس از آن، با نیروی جادویی که گریمهیلد به او بخشیده‌است، خود را به هیئت گونار درمی‌آورد و یک بار دیگر می‌رود و از حلقه آتش می‌گذرد تا برینهیلد رأی برای گونار برباید؛ زیرا گونار خود قهرمان یا پهاون نیست که بتواند دست به چنین عمل قهرمانانه‌ای بزند. سیگورد سه شب را با آن زن به سر می‌برد، ولی در بستر، بین خود و آن زن شمشیرش را قرار می‌دهد و برینهیلد با وی به گیو کونگ می‌رود و چون به آنجا می‌رسند، سیگورد همان سیمای پیشین خود را بازمی‌یابد. البته بی‌آنکه برینهیلد از ماجرا آگاه شود، آن زن با گونار ازدواج می‌کند؛ زیرا معتقد است که سیگورد به او بی‌وفایی کرده‌است. برینهیلد در مشاجره با گودرون از حقیقت ماجرا آگاه می‌شود و در صدد انتقام برمی‌آید و به همین سبب، به گونار می‌گوید که سیگورد عهد برادری شکسته‌است و در رختخواب یک شمشیر بین آن‌ها نبوده‌است و اکنون اگر سیگورد را

نکشد، او را ترک می‌کند. گونا طبق آن صیغه برادری نمی‌تواند سیگورد را بکشد، ولی برادر کوچک خود را راضی می‌کند تا در خواب سیگورد را بکشد. بعد از مرگ سیگورد، برینهیلد حقیقت ماجرا را برای شاه می‌گوید و بعد خود را می‌کشد. جسد او را هم بنا به خواسته خودش در کنار سیگورد، بر تل هیمة مرده‌سوزی جای می‌دهند و می‌سوزانند. تنها چیزی که مسبب مرگ سیگورد است، افشای راز زندگی او به وسیله همسرش است، چون او نتوانست از اسرار شوهرش محافظت کند. اما برینهیلد، گویی نه تنها محصور آتش بود، بلکه همه چیز را به آتش کشید و نابود کرد: هم زندگی خود و هم زندگی سیگورد را. این زن در کینه‌جویی و انتقام به سودابه می‌ماند. سودابه نیز به سبب عشق به سیاوش دست به هر کاری می‌زد و جالب اینجاست که شاه گونا در سبکسری و اسیر زن بودن به کیکاووس شباهت دارد.

ماجرای دلدادگی برینهیلد به سیگورد به داستان یونانی فدر (= زن تزه) شباهت دارد. در این داستان نیز شاه سبکسر و خودکامه است. فدر در این تراژدی یونانی بعد از مرگ هیپولوتوس حقیقت ماجرا را اعتراف می‌کند و خود را دار می‌زند.

بخش‌هایی از زندگی سیگورد با زندگانی رستم سنجیدنی است:

الف. هر دو از همان خردی نیروی خارق‌العاده‌ای داشتند.

ب. هر دو اسبی دارند که با روش خاصی انتخاب می‌شود و می‌تواند جثه سنگین آنان را حمل کند. نام اسب سیگورد، «گرانی» است که از نژاد اسب سلینپر بود. هشت پا داشت و اسب خدایان اسکاندیناوی محسوب می‌شد.

ج. همان طور که رستم در خان سوم خود اژدهایی را می‌کشد، سیگورد هم «فافر»، اژدهای خوفناکی را از پای درمی‌آورد که از گنجینه بزرگی محافظت می‌کرد. سپس او از خون جگرش می‌نوشت و بعد از آن می‌تواند زبان پرندگان را بفهمد.

د. سیگورد شمشیر مخصوص خود را داشت که در اصل، این شمشیر از طرف «اودین» (خدای خدایان) به پدرش داده شده بود که به او ارث رسید.

رستم نیز سلاح و لباس خاص خود را داشت که عبارت بود از: گرز هفتصد منی، کمند پرتوان، ببر بیان (زره نفوذناپذیر او).

ه. زندگی هر دو قهرمان آکنده از مخاطره، افتخار و غرور بود.

و. لحظات آخر زندگانی سیگورد چون رستم است. رستم وقتی در چاه غدر نابراذر شغاد می‌افتد، با تیر خود شغاد را به درختی می‌دوزد و از او انتقام می‌گیرد. مسبب مرگ سیگورد نیز

برادر خونی اوست. وقتی قاتل سیگورد در دم مرگ شمشیر خود را برداشت و به طرف قاتل خود پرتاب کرد، با اینکه قاتل به بیرون در رسیده بود، شمشیر به او اصابت و او را دو نیم کرد، به طوری که یک شقه او به داخل اتاق و شقه دیگری بیرون افتاد. سیگورد نیز قبل از مرگ همچون رستم از قاتل خود که فرستاده برادرش بود، انتقام گرفت.

ز. رستم در همه زندگی خود حامی شاهان بود. سیگورد هم از شاه گونار حمایت می‌کرد و با او پیمان برادری بست، هرچند این پیمان برادری به مرگ سیگورد منتهی شد؛ زیرا گونار قاتلی را اجیر کرد تا سیگورد را در خواب بکشد.

۵-۳-۲. بالدر و هودر

یکی از اسطوره‌های معروف اسکاندیناوی درباره خدایی به نام بالدر (Balder) است که نام او معمولاً با خدایی دیگر به نام لوکی (Loki) با هم می‌آید. او فرزند اودین (Odin) و فریگ (Frigg) است و از بهترین خدایان محسوب می‌شود؛ چراکه خوش‌سیما، پاک‌طینت، خردمند، فصیح و سرشار از فیض و با این همه، خدایی بی‌اثر است!

قصه با کینه دیرینه و بی‌انگیزه لوکی نسبت به بالدر آغاز می‌شود. بالدر این خدای زیبایی و آشتی، رؤیاهایی بدشگون می‌بیند که از مرگ او خبر می‌دهند. مادرش فریگ به نیابت از خدایان، برای پیشگیری از وقوع رویدادی ناگوار وارد عمل می‌شود. او همه عناصر و موجودات را وادار می‌کند سوگند بخورند که به بالدر آسیبی نرسانند: از آب و آتش، آهن و انواع فلزات گرفته تا صخره‌ها، زمین، درختان، بیماری‌ها، حیوانات، پرندگان، سموم و مارها. همه این‌ها سوگند می‌خورند. بالدر به محور یک بازی تبدیل می‌شود. از آنجا که آسیب‌ناپذیر شده‌است، خدایان او را به نوعی تابلوی هدف‌گیری تبدیل می‌کنند و تیرها، نیزه‌ها، شمشیرها، تیرها و سنگ‌های خود را با او می‌آزمایند. چون هیچ چیز نمی‌تواند به او آسیب برساند.

لوکی در پی علت رویین‌تنی او، ظاهر خود را تغییر داد و نزد فریگ رفت و علت را پرسید. هنگامی که فریگ پاسخ داد که تمام موجودات سوگند خورده‌اند که به بالدر آسیبی نرسانند، لوکی بداندیشانه پرسید: «همه چیز؟» و فریگ به او گفت که تنها یک گیاه از تیره سندلیان به نام «دارواش» در غرب است که به سبب کوچکی، بی‌توجه از آن گذشته بود. لوکی با عجله به سراغ دارواش رفت و آن را یافت و از آن تیری ساخت. سپس به محل ضیافت خدایان بازگشت و دید که «هودر» برادر دوقلوی بالدر که نابینا بود، در گوشه‌ای از محفل نشسته‌است. به سراغ هودر رفت و از او پرسید که چرا در بازی شرکت نمی‌کند. هودر جواب داد که اولاً چون کور

است و ثانیاً چیزی برای پرتاب به سمت بالدر ندارد. لوکی تیر را به هودر داد و از او خواست که با راهنمایی او در بازی شرکت کند. هودر دارت را با راهنمایی لوکی پرتاب کرد و دارت مستقیماً به قلب بالدر خورد و او بی‌جان بر زمین افتاد! در حالی که خدایان مشغول عزاداری برای بالدر بودند، اودین، فرزند دیگرش، هرمود دلاور را سوار بر سلپینیر به سوی هل، الههٔ دنیای مردگان فرستاد تا به التماس از او بخواهد که بالدر را به دنیای زندگان بازگرداند. هل تقاضای خدایان را با یک شرط پذیرفت: هرآنچه که در دنیا وجود دارد، زنده یا مرده، باید برای بالدر عزاداری و شیون نمایند. با توجه به محبوبیت بالدر، کار ساده به نظر می‌رسید و همه در جهان با کمال میل برای او گریستند. همه جز یک تن که گریه تمام جهان را بی‌اثر نمود. لوکی خود را به صورت ماده‌غولی درآورد و از گریه کردن برای بالدر سرباز زد و لذا بالدر در دنیای مردگان باقی ماند.

خدایان جنازهٔ خدای مرده را لباس سراسر قرمز پوشانند و او را روی تل هیزم مرده‌سوزی بر عرشهٔ کشتی خودش (رینگهورن) قرار دادند. در کنار او همسرش، نانا آرمید که پس از مرگ بالدر، از شدت اندوه قلبش شکست و او نیز در پس همسرش مُرد. اسب بالدر و گنجینه‌هایش نیز در کنار او قرار گرفتند و پس از آتش زدن تل هیزم، کشتی به وسیلهٔ ماده‌غولی به نام «هیروکین» به دریا فرستاده شد. لوکی نتوانست از انتقام خدایان بگریزد و هودر نیز به دست والی، پسر اودین و ریند کشته شد. اصلاً والی دقیقاً به همین هدف و برای گرفتن انتقام بالدر زاده شده بود (ر.ک؛ خیبری، ۱۳۸۸: ۲۰).

۴-۵. برادرکشی در داستان‌های سامی

۱-۴-۵. هابیل و قابیل

هابیل و قابیل نام دو پسر حضرت آدم^(ع) بود که سرانجام، میان آن دو اختلاف افتاد و هابیل به دست قابیل کشته شد و سبب آن دختری نیکوروی و زیبا بود که نام او را «اقلیما» نوشته‌اند و با قابیل به یک شکم بیامد و آدم خواست که او را به هابیل دهد. اما قابیل مخالفت کرد. پس آدم آن دختر را به هابیل داد. قابیل کینه برادر را به دل گرفت و او را به قتل تهدید کرد. هابیل گفت: گناه من نیست، اگر تو به کشتن من دست دراز کنی، من ترا نمی‌کشم، چون از خدای می‌ترسم. قابیل در پی فرصت بود تا اینکه روزی او را در خواب دید و سنگی بزرگ بر سر او زد و او را کُشت. بعدها هر نوع کین‌توزی نسبت به برادر و یا میل شدید به برادرکشی را «عقدۀ

قابیل «نامیده‌اند. نام هابیل و قابیل در قرآن نیامده، اما کلیات قصه دو پسر آدم در آیات ۲۷ تا ۳۱ سوره مائده بیان شده‌است. تفصیل روایت و نام فرزندان آدم از تورات منشأ می‌گیرد.

۲-۴-۵. یوسف و برادران

در داستان یوسف، وقتی برادران از محبوبیت یوسف نزد پدر اعلام نارضایتی کردند، آتش حسادت در درونشان زبانه می‌کشد تا جایی که برای رسیدن به جایگاه یوسف در نزد پدر، نقشه قتل یا دست‌کم دور کردن او را از پدر طرح‌ریزی می‌کنند: ﴿إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عَصَبَةٌ إِنَّا بآبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ: هنگامی که (برادران) گفتند: یوسف و برادرش [= بنیامین] نزد پدر از ما محبوب‌ترند، در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم! مسلماً پدر ما در گمراهی آشکاری است! * یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا توجه پدر، فقط به شما باشد و بعد از آن، (از گناه خود توبه می‌کنید و) افراد صالحی خواهید بود! ﴿ (یوسف / ۹۸).

۵. برادرکشی در اساطیر هندی

- ترتیه ودایی و برادران

ترتیه (سوم، سومین) یکی از خدایان دوره ودایی است که نامش در ودا معمولاً همراه با ماروت‌ها، وایو و اندرا آمده‌است و مثل توشتری با وریترا و سایر دیوان در جنگ و جدال است. او مانند [آثویه در /وستا]، فشارنده سومای بهشتی یا آسمانی است (ر.ک؛ ریگ ودا، ۱۳۷۲: ۱۵؛ ح ۱). در ریگ ودا/ به ماجرای گرفتاری ترتیه به دست برادرانش گذرا اشاره شده‌است: «به سان زنان رقیب از هر سو، دنده‌های مرا به سختی می‌فشارند. ای "شت کرتو" رنج‌های گزنده مرا می‌بلعد؛ مرا که سراینده ستایش تو هستم؛ مانند موش‌هایی که نخ‌های بافنده را بلعد» (همان: ۵۰۰):

«از ادبیات ودایی چنین برمی‌آید که خدایی با نام ترتیه در اساطیر دوره هند و ایرانی وجود داشته است. وی سومین برادری است که (آگنی) از آب آفریده بود. بنا به روایتی، سه برادر در بیابانی می‌رفتند و چون تشنه شدند، به چاهی رسیدند و ترتیه از چاه آب کشید و به برادران داد، اما دو برادر برای آنکه مایملک او را به دست آورند، او را به چاه افکندند و چرخ گردونه‌ای را بر در چاه نهادند و از آنجا رفتند. ترتیه به درگاه خدایان نیایش کرد و آنان او را از چاه رها ساختند... همین خدای ودایی در اوستا، یک

بار به صورت ثریته ظاهر می‌شود که سومین مردی است که هئومه را فشرده‌است... در ادبیات فارسی و در شاهنامه، نشانی از ثریته نیست، ولی فریدون دو برادر دارد و آن دو برادر در راه بازگشت به ایران می‌کوشند فریدون را از میان ببرند» (واحددوست، ۱۳۷۹: ۶۸).

به گفته مهرداد بهار، ترتیه آتیه از خدایان دلاور و برکت بخشنده ودایی است که از این جهات بسیار شبیه ایندره است. او نیز چون ایندره به نبرد با اژدها می‌پردازد. از خویشکاری‌های ترتیه نیز یکی افشردن سومه است:

«در اسطوره‌ها و افسانه‌های بعدی هندی، ترتیه برادر سوم از سه برادر دانسته می‌شود که دو برادر دیگر او را به چاه آبی می‌افکنند. نام برادر دوم (Dvita)، نیز در ریگ ودا ظاهر می‌شود. نام ترتیه به صورت ثریته در اوستا ظاهر می‌گردد و مقام خدایی ندارد. لقب ودایی او، آپتیه در اوستا به صورت آتویه درآمده‌است و اعمال پهلوانی او در اوستا به ثرئه‌تونه (فریدون) نسبت داده شده‌است و یا حتی افسانه هندی سه برادر را که کهتر ایشان ترتیه است، می‌توان در داستان فرزندان فریدون، ایرج و سلم و تور، دید و نیز اشاراتی بدان در داستان زندگی خود فریدون دیده می‌شود» (بهار، ۱۳۷۵: ۴۷۴ و ۴۷۵).

۵-۶. اساطیر روم

– رومولوس و رمئوس

نومیتور و آمولیوس دو برادر بودند که پس از مرگ پدر تصمیم گرفتند ارثیه او را از طریق قرعه‌کشی میان خویش تقسیم کنند، بدین صورت که سرزمین شهریارى آلبالونگا نصیب یکی از برادران و گنجینه‌های طلا و جواهرات ترواً بهره دیگری باشد. شهریارى به نومیتور رسید، اما آمولیوس تاج و تخت را از برادر گرفت و او را تبعید کرد. پس از آن، آمولیوس پسران نومیتور را به قتل رساند و دخترش را هم به دوشیزه یا باکره نگهبان مبدل ساخت تا به این وسیله، او را از بارداری و داشتن فرزند مدعی تاج و تخت بازدارد، ولی دختر باردار شد و دو پسر دوقلو به نام رومولوس و رمئوس به دنیا آورد. شاه آمولیوس برادرزاده‌اش را به زندان افکند و دستور داد که دو پسرش را در رودخانه تیبر غرق کنند (ر.ک: روزنبرگ، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۲۹). این دو پسر سرنوشتی شگفت داشتند و از سیلاب نجات پیدا کردند. ماده‌گرگی آن‌ها را شیر داد و پرنده‌ای نیز با ریزه نان گرسنگی آن‌ها را بر طرف کرد:

«پس از آن، یکی از رهبان‌های شهریار... آن دو کودک را یافت و به کلبه‌اش آورد و آن زن و شوهر دو کودک را بزرگ کردند. برادران بیشتر وقتشان را به کشاورزی و شکار می‌گذراندند و با شیخون زدن به راهزنان، شهرت عالمگیری یافتند. سرانجام، رموس در تله انتقام‌جویانه راهزنان گرفتار شد. او را برای کیفر به نزد شاه آمولیوس فرستادند، ولی راز تبار شاهانه‌اش به وسیله رهمدار آشکار شد. سرانجام، شاه او را به نزد نومیتور فرستاد تا وی را به کیفر برساند» (روزنبرگ، ۱۳۷۹، ج ۱: ۲۲۸-۲۲۷).

رومولوس و رمئوس به یاری نومیتور و گروهی از چوپانان دزدانه وارد کاخ شاه شدند و آمولیوس را به قتل رساندند. آنگاه برادران تصمیم گرفتند شهری را در همان نقطه رها شدن در زمان کودکی بنا نهند. چون هر دو هم‌سن‌وسال بودند، نتوانستند به توافقی برسند که چه کسی بر شهر فرمان براند. از این رو، تصمیم گرفتند از خدایان بخواهند پاسخ مناسب را به آن‌ها بدهند. رمئوس نخستین نشانه را دید که شش لاشخور بودند، اما رومولوس دوازده لاشخور دید! بین دو برادر سخنان درشت رد و بدل شد و سرانجام، با هم به ستیز پرداختند. رومولوس برادرش، رمئوس را کشت و آن شهر جدید را به نام خویش «رم» نامید (ر.ک؛ همان: ۲۲۸).

۷-۵. برادرکشی در اساطیر مصر

- ازیریس و ست

ازیریس ایزد جهان زیرزمین و زندگی پس از مرگ در اساطیر مصر باستان است. او فرزند گب (زمین) و نوت (آسمان) بود. با خواهرش ایزیس ازدواج کرد و صاحب حوروس شد. ارواح قبل از اینکه بتوانند در جهان دیگر زندگی کنند، باید از برابر ازیریس بگذرند و تنها او بود که می‌توانست جاودانگی ببخشد.

روایات افسانه‌ای مصری گویای آن است که مردمان آغازین وحشی و آدمخوار بودند تا اینکه اوزیریس تاج فراعنه را بر سر گذاشت و به آنان کیفیت تغذیه، کشت و زرع غلات و تاک و نیز راه و رسم شهروندی را یاد داد. بعدها هویت او با ایزد خورشید (= رع) آمیخته شد و به شخصیتی به نام آمون-رع آوازه یافت. اوزیریس مطابق با این روایت‌ها، سال‌های بسیار بی‌ستیز و با اقتداری صلح‌آمیز فرمانروایی کرد و هنگامی که مصر متمدن شد، برای آموزش تمدن به دیگر مردمان جهان به سفر پرداخت و ایزیس همسر خویش را نایب‌السلطنه خود قرار داد. سرانجام، اوزیریس از سفر بازگشت و ست به یاری عاسو، شهبانوی اتیوپی و هفتادودو

فتنه‌جوی دیگر بر آن شد اوزیریس را از سر راه خود بردارد. اوزیریس در هفدهمین روز ماه حتحور (اواخر ماه شهریور یا مهر) و بیست‌وهشتمین سال فرمانروایی خویش به دام ست و یاران او افتاد و ست تنش را از هم گسیخته، وی را به آب نیل افکند (ر.ک؛ ایونس، ۱۳۷۵: ۷۸-۷۷). ایزیس که همچون همسرش عازم فتح جهان آن روز شده بود، در مصر ماند و جانشین او شد. در این مدت، خردمندانه فرمانروایی کرد و منتظر بازگشت او شد. هنگامی که از کشته شدن اوزیریس به دست برادر سنگدلش (ست) باخبر شد، سخت متقلب گشت، گیسوانش را برید، جامه بردید و بی‌درنگ به بازگست صندوقی شتافت که توطئه‌گران اوزیریس نیک‌آیین را در آن پنهان کرده، به رود نیل افکنده بودند (ر.ک؛ ویو، ۱۳۸۲: ۳۹-۴۰).

ست (Set) یا سوتخ، ایزد صحراها و طوفان در اساطیر مصر و نیز فرمانروای مصر علیا و ایزد جنگ، خشونت، هرج و مرج و سرزمین‌های خارجی است. او برادر اوزیریس، ایزیس و نفتیس به شمار می‌رود. می‌گویند ست سومین فرزند نوت پس از بالیدن با همزاد و خواهرش نفتیس ازدواج کرد. او به عنوان ایزد صحراها، از کاروان‌هایی که از صحرا عبور می‌کردند، محافظت می‌کرد، اما از طرفی، هم طوفان‌شن ایجاد می‌کرد که با این کار سبب کشمکش با ایزد حاصل‌خیزی، یعنی برادرش اوزیریس می‌شد. سرانجام، او تجسم روح شر شد و در تعارض جاودانه با روح نیک قرار گرفت.

او که به برادر بزرگ‌تر رشک می‌برد، پنهانی برای به دست آوردن تخت شاهی توطئه می‌چید و برای ربودن اوزیریس، جشن‌های بزرگی در ممفیس به هنگام بازگشت اوزیریس به سلطنت برگزار کرد. وی نخست از همکاری هفتادودو تن از همدستان خود اطمینان یافت. سپس برادرش را به جشنی فراخواند و در آن جشن دستور داد تا صندوقی شگفت‌انگیز بیاورند و گفت که هر که قامتش درست به اندازه این صندوق باشد، صندوق بدو تعلق خواهد گرفت. اوزیریس که گمان می‌کرد این کار تنها یک سرگرمی است، در صندوق دراز کشید. توطئه‌گران بی‌درنگ در صندوق را نهاده، آن را محکم بستند و میخکوب کردند. سپس آن را به رود نیل افکندند که از طریق دریا به جیبیل رسید (ر.ک؛ همان: ۴۳).

ایزیس غرقه در اندوه، همه جا به جستجوی همسر خویش پرداخت تا سرانجام، جسدش را که در بندر بیبلوس واقع در لبنان به ساحل رسیده بود و در بین درختی بزرگ گیر کرده بود، یافت. آنگاه ست در نبود ایزیس که حتی قتل برادر سیرایش نکرده بود، جسد وی را به چهارده تکه بخش کرد و در سراسر سرزمین مصر پراکنده ساخت. پس از این واقعه، ایزیس و ایزدان

دیگر همچون نفتیس و آنوبیس، تصمیم گرفتند که از نو از پریس را بازسازی کنند. ایزیس و نفتیس تمام قطعات بدن او، به غیر از نرندامه را جمع‌آوری کردند و پیروزمندانه او را به نیکی بازگرداندند. از پریس بی‌درنگ شروع کرد به خوردن و آشامیدن، جامه تمیز پوشید و خود را با جواهر آراست و به زودی فرزندش حوروس را در تن ایزیس پدید آورد. اما او اجازه نداشت بر روی جهان زندگان بماند و برای همیشه به جهان زیرزمین فرستاده شد تا آنگاه او مقامش را به عنوان خداوندگار جهان پس از مرگ به دست آورد (ر.ک؛ همان: ۴۳-۴۴). در پایان این داستان، هوراس فرزند ایزیس، از قاتل پدر انتقام گرفت. وی «در پناهگاهی واقع در باتلاق‌های مصب نیل پرورش یافت و بزرگ شد و... از قاتل پدرش (ایزیس) انتقام گرفت و میراث خویش را از ست بازستاند» (ویو، ۱۳۸۲: ۴۴).

۸۵. برادرکشی در اساطیر ژاپن

- یوریتومو و یوشیتسونه

در اساطیر ژاپن، دو قهرمان به نام‌های بن کئی و یوشیتسونه حضور دارند که همانند دیگر قهرمانان، با اژدها می‌ستیزند و بر آنان پیروز می‌شوند. کهن‌الگوی برادرکشی در این اسطوره نیز دیده می‌شود. به روایت از سند نیایشگاه هونجو-مورا در ناگامی، در نیمه بهار ۱۱۲۹، زن مردی سامورایی دختری زایید که «بن کیچی» نام گرفت. بن کیچی در ۱۱۴۷ به ناگامی رفت و سه سال بعد به یاری تنگویی فرزندی از او زاده شد که «بن کئی» نام گرفت. بارداری مادر سیزده ماه شد و از حد معمول تجاوز کرد و بن کئی با موی بلند و دندان‌های کامل به دنیا آمد. در روایتی، بن کئی دوران خردسالی را با مادر خود در جزیره بن کئی جیما، واقع در آن سوی ساحل نوهارا سپری کرد. می‌گویند بن کئی در خردسالی ناسازگار بود و به این دلیل، مادر این منطقه دورافتاده را برای تربیت فرزند انتخاب کرد. بن کئی جیما از طریق کوره‌راهی شنی به ساحل راه دارد و می‌گویند این کوره‌راه همان است که بن کئی در روزهای کودکی با آوردن شن و سنگ با آستین و دامن لباس خود آن را ساخت تا از جزیره فرار کند. بن کیچی هفده سال بعد از زادن بن کئی مُرد و بن کئی نیایشگاهی برای مادر برپا کرد و موجب شد که بن کیچی به مقام خدایانویی دست یابد. می‌گویند بن کئی در خردسالی در بن کئی جیما با تنگوها همبازی بود و به روایتی، پدر او یک کاهن و به روایتی دیگر، یک تنگو بود. می‌گویند بلندی بالای بن کئی بیش از سه متر و قدرت بدنی او از صد مرد افزون و در دویدن به سرعت باد می‌دوید. بن کئی

نخستین بار با یوشیتسونه در کیوتو و بر پُل گوجو آشنا شد و یکی از نمایشنامه‌های گونه نوح سده پانزدهم نیز روایتی از آشنایی این دو قهرمان بر پُل گوجو است.

یوشیتسونه قهرمان دودمان میناموتو در نوجوانی اوشیواکا نام داشت، بدان سان که یوری میتسو را نیز در دوره‌ای خاص از زندگی «رایکو» می‌نامیدند. دو برادر اوشیواکا در نوجوانی، در حمله قوم تایرا و شکست میناموتو، در جوانی مردند و اوشیواکا را به دیری فرستادند و زیر نظر کاهنان بزرگ شد. اوشیواکا از نوجوانی به فنون رزم‌آوری تمایل داشت و سوگند خورد که انتقام خون برادران خود را از تایراها بازستاند. می‌گویند در دوران نوجوانی شب‌ها از دیر به کوهستان می‌رفت و با شمشیر چوبی که خود آن را ساخته بود، تمرین شمشیربازی می‌کرد. سرکرده تنگوها در کوه‌ها اوشیواکا را زیر حمایت خود گرفت و شبی از شب‌ها بر اوشیواکا نمایان و از او دلیل سرگردانی در کوه و جنگل را پرسید و از همین زمان به حمایت اوشیواکا و دودمان میناموتو پرداخت. تنگوها شمشیربازی و فنون جنگی را به اوشیواکا آموختند و با تسلط او بر فنون جنگی و قدرت یافتن به یوشیتسونه شهرت یافت. بدین سان دو قهرمان از خردسالی در حمایت تنگوها بودند و جنگاوری را از این موجودات فوق طبیعی فراگرفتند. پس از آشنایی این دو بر پُل گوجی، این دو قهرمان یاران جدایی‌ناپذیر یکدیگر شدند و روایات مربوط به این دو به هم پیوسته است. اوشیواکا پیش از رسیدن به بیست‌سالگی به وسیله کاهنی مشهور و جنگجو که شمشیربازان را به مسابقه می‌خواند، با قدرت فوق طبیعی بن کئی آشنا شد. بن کئی که به گردآوری شمشیر علاقه بسیار داشت، این کاهن جنگجو و مشهور کوه‌هی‌ئی را در شمشیربازی شکست داد و با بردن شمشیر او در مسابقه، برای گردآوری نفایس دیگر عازم کیوتو شد. می‌گویند اوشیواکا برای رفتن به زیارت از پُل گوجی گذشت و نخستین بار بن کئی را دیدار کرد. بن کئی در جستجوی حریف بر پُل ایستاده، راه را بر او سد کرده بود. وقتی بن کئی اوشیواکای جوان را به سبب جثه کوچک‌تر از خود تحقیر کرد. اوشیواکا با او به مسابقه شمشیربازی پرداخت. در این مسابقه، اوشیواکا شمشیر را از کف حریف ربود و وقتی بن کئی خشمگین دوباره به سوی او هجوم آورد، دیگر بار شمشیر او را به سوی افکند و بر او مسلط شد. بن کئی پس از شکست از اوشیواکا طلب بخشایش کرد و با بخشوده شدن، از آن پس در شمار ملازمان اوشیواکا قرار گرفت و همیشه و در همه حال با او بود. از همین زمان بود که نام این دو در افسانه‌ها، روایات و گزارش‌های تاریخی در کنار یکدیگر قرار گرفت.

یوریتومو نابرداری بزرگ یوشیتسونه، با آنکه این دو قهرمان او را در نبرد با دودمان تایرا یاری بسیار کردند، نسبت به برادری و جدایی‌ناپذیری این دو قهرمان احساس حسادت می‌کرد. یوشیتسونه به روایتی بعد از شکست نهایی دودمان تایرا، برای اجتناب از حسادت نابرداری به شمال ژاپن گریخت. از این گزارش چنین برمی‌آید که حسادت نابجای یوریتومو به مرز جنون رسیده بود. یوشیتسونه به دودمان میناموتو وفادار بود و نابرداری خود را در روزهای پیش از رسیدن به قدرت کامل و در دوره شوگونی کاماکورا یاری می‌کرد. می‌گویند یوریتومو همیشه نسبت به برادر خشن و ستمکار بود و سرانجام، یوشیتسونه به دست نوکران چاپلوس یوریتومو به قتل رسید و سر او را در توبره‌ای نهادند و برای یوریتومو به کاماکورا فرستادند و بن‌کئی در دفاع از ارباب و دوست خویش جان خود را از کف داد. به روایتی دیگر، یوشیتسونه و بن‌کئی پس از آنکه از جانب سپاه یوریتومو مورد حمله قرار گرفتن هاراکی ری کردند و در روایتی که پیش از این از آن یاد شد، یوشیتسونه به یه‌زو (هوکایدو) و از آنجا به بوملاد آسیا رفت و احتمالاً بن‌کئی نیز در این سفر او را همراهی کرد. آنچه مسلم است، بن‌کئی هرگز سرور و دوست خود را تنها نهاد و کسی که در دوران کودکی به سبب خشونت بسیار به «ثونی‌واکا» (= ابلیس جوان) شهرت داشت، با آشنایی با یوشیتسونه، به قهرمانی وفادار و دوستی یکدل مبدل شد

یوریتومو با وجود ستمکاری غیرانسانی و حسادت غیرطبیعی او به برادر خویش از قهرمانان تاریخ ژاپن است. او نه تنها نخستین شوگون تاریخ ژاپن که فاتح نبرد دانورا و نابودکننده دودمان تایرا و موجب قدرت یافتن دودمان میناموتو است. او پس از قدرت یافتن با انتخاب رهبران نظامی به فرمانداری ایالات نظامی، سپاهی قدرتمند را پدید آورد که خالق فئودالیسم نظامی بود و توانست سال‌ها پابرجا بماند. یوریتومو توانست فرماندهانی وفادار تربیت کند که در همه حال خادم نظام حکومتی بودند. از این شمار می‌توان از آساهینا سابورو نام برد که از قهرمانان کلاسیک ژاپن است. می‌گویند آساهینا چندان قوی بود که می‌توانست خرسنگ‌ها را با دست خرد کند و به هنگام شنا دو کوسه‌ماهی را در زیر بازوان قدرتمند خویش محکم نگه دارد. دودمان تایرا نیز قهرمانان خاص خود را داشت. «کاگه‌کی‌یو» یکی از قهرمانان تایرا در سده دوازدهم زندگی می‌کرد. او از کسانی بود که به کشتن یوریتومو برخاست و زمانی که دودمان تایرا در نبرد نهایی از دودمان میناموتو شکست خورد، ترجیح داد به جای نظاره پیروزی میناموتو، چشمانش را بر زندگی فروبندد (ر.ک؛ پیگوت، ۱۳۷۳: ۱۵۸-۱۶۰).

۹۵. برادرکشی در اساطیر مانوی

- زروان و فرزندان

در این داستان می‌خوانیم:

«خدای بزرگ، زروان، برای هزار سال قربانی می‌کند تا مگر صاحب فرزندی شود؛ فرزندی که باید نامش اهرمزد باشد؛ کسی که آسمان و زمین را بیافریند. بعد از هزار سال که قربانی می‌کند، به فکر فرومی‌رود و این طور می‌گوید: آیا این قربانی‌ها که تقدیم می‌کنم، فایده‌ای داشته‌است؟ آیا صاحب فرزندی به نام اهرمزد خواهم شد، یا که بیپوده می‌کوشم؟» (زهر، ۱۳۸۷: ۱۰۴).

«پس از تردید کردن و به شک افتادن، از این شک دو فرزند در وی پدید می‌آید: اورمزد که حاصل قربانی دادن‌هاست و اهریمن حاصل شک. بدین روایت، زروان بر آن شد که شهریاری زمین را به فرزندی دهد که زودتر زاده می‌شود و چنین است که اهریمن سینه مادر را می‌شکافد... و زروان شهریاری جهان را برای نه هزار سال به اهریمن و پس از نه هزار سال برای همیشه به اهورمزدا می‌سپارد» (همان، ۱۳۸۳: ۱۴۹).

در همان بطن مادر، اهورامزدا، اهریمن را از نیت پدر آگاه می‌کند. اهریمن بطن زروان را می‌شکافد، خارج می‌شود و بنا به عهد پدر، مدتی اختیار جهان مادی را به دست می‌گیرد. در برخی روایات نیز برای این اسطوره ریشه زرتشتی و پارسی ذکر شده‌است:

«از نیک و کوبت در رساله نقص مذاهب آورده است: مغان گویند آنگاه که هیچ چیز وجود نداشت... تنها موجودی به نام زروان وجود داشت. در مدت هزار سال، زروان فدیها داد تا از او پسری به وجود آید و او را اورمزد بنامد... بعد از هزار سال... به شک افتاد و... در آن حال، اهریمن در شکم او پیدا شد... چون زروان از این حال آگاهی یافت، گفت از دو پسر که در شکم من است، هر کدام زودتر خود را به من نمایاند، پادشاه جهان خواهد بود. چون اورمزد از اندیشه پدر آگاهی یافت، برادر خود، اهریمن را باخبر ساخت و بدو گفت پدر ما زروان چنین اندیشیده‌است... اهریمن چون این بشنید، شکم زروان را شکافت و نزد پدر رفت» (عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۲).

۶ تحلیل و مقایسه درون‌مایه‌های یکسان در کهن‌الگوی برادرکشی

تحلیل (Synthesis) عبارت است از: «پیوند دادن اجزای مرتبط با هم در یک پیکره و توضیح اینکه آن اجزا چگونه با ساختار کلی موضوع مربوط‌اند. ساختارها به‌رغم تنوعی که دارند،

منعکس‌کننده ویژگی‌های مشترکی هستند و مقایسه (Comparison)، یعنی: کاربرد نمونه‌ها برای اینکه نشان دهیم پدیده‌ها چگونه همسان یا متفاوتند. در هر مقایسه، تأکید عمدتاً بر همسانی‌های دو امر است. مختصه‌هایی که در بسیاری روایات همسان نمود یافته‌اند، به‌ویژه در «اسطوره که وجه ساختاری غلبه می‌یابد و زبان‌ها در این سطح، وجوه مشترک بسیار دارند... و در نتیجه، اساطیر از خصلتی جهانی برخوردارند که واحدهای زبانی به دلیل قراردادی بودن از آن بی‌بهره‌اند» (اسکولز، ۱۳۷۹: ۹۵).

از جمله محققانی که به ساختار اسطوره‌ها توجه نشان داده‌اند، پراپ و لوی استروس هستند: «پراپ ضمن تلاش برای شناسایی عناصر پایدار و متغیر... به این اصل می‌رسد که هرچند پرسوناژهای یک حکایت متغیرند، کارکردهای آن‌ها در حکایت پایدار و محدود است» (همان: ۹۵-۹۶). پراپ درباره کنش‌های داستانی چنین می‌نویسد: «خویشکاری، یعنی عمل شخصیتی از اشخاص قصه از نقطه نظر اهمیتی که در جریان عملیات قصه تعریف می‌شود. می‌دهد... و سازه‌های بنیادی یک قصه می‌باشند» (پراپ، ۱۳۱۸: ۵۳). تحلیل ساختاری می‌تواند به صورت درآمد و مکملی بر پژوهش‌های تفسیری، در درک مخاطب، نسبت به موضوع نقشی اساسی ایفا نماید. در روایت‌های مربوط به این حوزه، بن‌مایه‌های مشترکی مشاهده می‌شود. این بن‌مایه‌ها اجزا و عناصر مهم در تحلیل ساختاری یک متن هستند. در ادامه، از این منظر، شباهت‌ها و تفاوت‌های این بن‌مایه‌ها را در اسطوره‌های برادرکشی بیان خواهد شد. بن‌مایه‌های مهم در اساطیر برادرکشی به ترتیب اهمیت و کارکرد به شرح زیر هستند.

۱-۶. حسدورزی و کینه برادر بدکردار

در عموم اساطیر با درون‌مایه برادرکشی، انگیزه و مشوق اساسی حسادت و کینه یک برادر علیه برادر دیگر است؛ عنصری که از همان شروع روایت، موتور حرکت سیر اتفاقات داستان است. حسادت متأثر از علل مختلفی است؛ از جمله: دلایل به وجود آمدن کینه، اعتنا ویژه پدر به یکی از فرزندان است. این رکن ساختاری در داستان فریدون، به سبب التفات بسیار پدر به ایرج شکل می‌گیرد. این عمل گاه در شکل لطف خدادادی و یا خدایان به برادر مورد عناد رخ می‌دهد؛ مثلاً: در داستان فرزندان آدم، تحفه‌هایییل مقبول پروردگار قرار می‌گیرد و یا در اسطوره برادران دوقلو رومولوس و رمئوس، نشانه ایزدی که رومولوس می‌بیند، نسبت به مدعی رمئوس برتری دارد. در داستان زروان نیز توجه وی به اهورامزدا سبب برادر آزاری می‌گردد. در داستان حضرت یوسف^(ع) هم توجه ویژه حضرت یعقوب^(ع) به این فرزند، زمینه‌ساز رشک برادران می‌شود. یکی

دیگر از عوامل زمینه‌ساز حسد، جایگاه شاخص و برتر برادر مورد عناد است؛ جایگاهی که به سبب سلطنت یا توجه پدر به او و گاه عنایت ایزدی حاصل شده است. در داستان برادران فریدون، کتایون و برمایون به موقعیت ممتاز برادر رشک می‌برند. در داستان ایرج نیز حکمرانی وی بر ایران حسادت برادران را برمی‌انگیزد. این عنصر در داستان زروان و رشک اهریمن به اهورا نیز هویداست. در اسطوره تریته، دارایی وی موجب حسادت برادران می‌شود. در داستان ازبیریس و ست نیز برادر بدذات (ست) به حکمرانی برادر دیگر حسد می‌برد. این موقعیت ممتاز گاهی به دلیل محبوبیت برادر است؛ مانند آنچه که در روایت ایرج و برادرانش دیده می‌شود؛ چراکه سلم و تور از محبوبیت ایرج در هراسند.

گاهی بی‌توجهی برادر موجب حقد و تنفر می‌شود. این رفتار در داستان رستم و شغاد و در قالب اخذ مالیات از کابلیان نمودار می‌گردد. در اساطیر ژاپن نیز یوریتومو، نابرداری بزرگتر که خود فرمانرواست، به برادرش، یوشیتسونه حسد می‌ورزد. در این مورد اخیر، برادر کامیاب که در جایگاه ممتاز قرار دارد، حسدورزی می‌کند. حسدورزی گاه از جانب برادر بزرگتر است و گاه از طرف برادر کوچکتر.

۲-۶. برادران ناتنی

این عنصر روایی و به پیروی آن، موضوع اصالت و نژاد از موارد برجسته و تعیین‌کننده در ساختار داستان‌های برادرکشی به شمار می‌آید. برادران ناتنی در بیشتر اساطیر از دو مادر متولد می‌شوند. این ساخت ویژه در داستان فرزندان فریدون نیز دیده می‌شود. در *مجمعل‌التواریخ* و *التحصی آمده‌است*: فریدون از شهرناز، خواهر جمشید، دو پسر به نام‌های سلم و تور و از ارنواز، خواهر دیگر جم، پسری به نام ایرج آورد. ارنواز و شهرناز دو خواهر جمشید و همسران ضحاک بودند که فریدون آن دو را از ضحاک ربود و همبستر خود ساخت (ر.ک؛ عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۸۰). در داستان رستم و شغاد، «رستم فرزند رودابه و شغاد فرزند کنیزی است. این حکایت نیز از این نظر با داستان یوسف و ایرج سنجیدنی است؛ چراکه رستم به دست برادر ناتنی خود، شغاد به قتل می‌رسد» (زمردی، ۱۳۸۲: ۵۰۸-۵۰۹).

در داستان کیخسرو و فرود نیز دو برادر از دو مادر زاده شده‌اند. کیخسرو فرزند فرنگیس، دخت افراسیاب است و فرود فرزند جریره، دختر پیران ویسه. دو مادر بودن فرزندان در داستان یوسف و برادران نیز دیده می‌شود؛ «زیرا یعقوب پدر یوسف با دو دختر دایی خود به نام‌های لیا (ولیا) و راحیل ازدواج می‌کند که جز یوسف و بنیامین که از راحیل (خواهر کوچک) متولد

می‌شوند، دیگر برادران از لیا (خواهر بزرگ‌تر و یا کنیزان آنان به دنیا می‌آیند (ر.ک؛ طبری، ۱۳۵۶: ۷۶۲-۷۶۵). در اساطیر ژاپن نیز یوریتومو برادر ناتنی یوشیتسونه است.

۳-۶. فریفتن برادر به حيله

در برخی روایات برادرکشی، برادران بدذات با مکر و حيله، برادر دیگر را به مسلخ می‌کشاند و او را می‌کشند. این عنصر در روایت داستان‌های ایرج و برادران، رستم و شغاد، یوسف و برادران، ازیریس، ست و تریته تأثیرگذار است. در این اسطوره‌ها، برادر بدذات با نیرنگ، برادر مورد عناد را می‌فریبد و اعتماد او را جلب می‌کند و او را گرفتار دام مکر و کین خویش می‌گرداند. در اغلب موارد مذکور، برادر مورد عناد را به جایی فرامی‌خوانند؛ مانند داستان شغاد که رستم را به کابل دعوت می‌کند و داستان یوسف که برادران، وی را به صحرا می‌برند. تنها در داستان ازیریس است که وی در کاخ خود اسیر و گرفتار می‌شود.

۴-۶. رهایی یافتن برادر

شماری از برادران در روایت‌های برادرکشی از تله برادر بدذات برای هلاکت رهایی می‌یابند و این رهایی، البته به مدد حامیانی است که صورت‌های گوناگونی در داستان‌های مختلف به خود می‌گیرند. این کنش روایی در داستان یوسف، داستان فریدون و برادران، و اسطوره تریته مشهود است.

۵-۶. توجه به دشمن

این بن‌مایه در داستان افراسیاب و اغریث کنش اصلی است؛ چراکه اغریث نیکخواه که پیوسته از ایرانیان و پهلوانان ایرانی حمایت می‌کرد، به سبب این گناه مورد خشم برادر فرمانروا قرار می‌گیرد و کشته می‌شود.

۶-۶. افتادن در چاه

از دیگر شبهت‌هایی که در برخی اساطیر برادرکشی دیده می‌شود، افتادن در چاه است. این شکل در داستان‌های یوسف و برادران، تریته ودایی و رستم و شغاد در قالب دام و نیرنگی رخ می‌دهد که برادر مغلوب در آن گرفتار می‌شود. در داستان ازیریس و ست، در شکل تابوتی پدیدار می‌شود که زیریس را با نیرنگ در آن می‌خوابانند. در داستان رستم، البته چاه آکنده از

تیغ و نیزه است که به مرگ برادر منجر می‌شود و در اسطوره‌ی ازیریس نیز برادر در تابوت کشته می‌شود. در دو روایت دیگر، برادران از چاه نجات می‌یابند.

۷-۶. سوگواری و ناله از جدایی

این بن‌مایه به اشکال مختلفی در اساطیر برادرکشی رخ داده‌است؛ مثلاً جریره، مادر فرود، در سوگ فرزند به عزا می‌نشیند و خود را می‌کشد و رودابه در فراق رستم یک هفته دست از خواب و خوراک می‌کشد. در داستان ازیریس نیز همسر قهرمان از جدایی همسر خود ناله می‌کند و در داستان یوسف^(ع) هم یعقوب^(ع) سوگوار جدایی از فرزند است. در اسطوره‌ی رومی پولی‌نیس و اتئوکلس، آنتیگونه، خواهر پولی‌نیس، در جدایی از برادر شیون می‌کند. برعکس، برادران حسود و بدذات از مرگ برادر اظهار شادمانی می‌کنند.

در اینجا بهتر است که به آیین برخورد با اجساد و تدفین برادران کشته‌شده نیز نظری بیفکنیم. در برخی از داستان‌ها، جسد برادر مثله و یا سر وی قطع می‌شود. گاه حتی اجازه‌ی خاکسپاری جسد نیز داده نمی‌شود. در داستان ازیریس، پیکر وی را قطعه‌قطعه می‌کنند و در تابوت به رودخانه می‌افکنند. در داستان یوریتومو، سر یوشیتسونه را قطع می‌کنند و به دربار می‌فرستند. در اسطوره‌ی پولی‌نیس، چون وی علیه تبس و برادرش، اتئوکلس، شوریده بود، بنا به فرمان کرئون، جسد وی و سایر پهلوانان به خاک سپرده نمی‌شود. گویا این نوع برخورد با جسد، شکلی از انتقام‌جویی و کینه‌توزی ویژه به شمار می‌آمده‌است. در سایر داستان‌ها آیین‌های خاص تدفین به صورتی شاهانه و محترمانه برگزار می‌شود.

۸-۶. حامیان

در شماری از اساطیر، برادر مورد عناد و در معرض خطر، با کمک حامیان خود از مهلکه می‌رهد. این حامیان در صورت‌های گوناگونی رخ می‌نمایند. در *شاهنامه* هنگامی که فریدون برای ستیز با اژی‌دهاک می‌رود، در شبی تیره، نیکخواهی مانند بیرکی نزد او می‌آید و به او افسونگری می‌آموزد تا بندها را با افسون بگشاید (ر.ک؛ فردوسی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۷۲). فریدون از این افسون‌ها دو بار استفاده می‌کند: یکی هنگام سوء قصد برادران علیه او و دیگری هنگام گذشتن از اروندرود (ر.ک؛ عقیقی، ۱۳۸۳: ۵۸۰). در داستان تریته نیز نیایش قهرمان و عنایت خدایان موجب رهیدن تریته از چاه کین برادران می‌شود. در داستان یوسف هم یاری الهی است که برادر در چاه‌مانده را نجات می‌بخشد.

۹-۶. کین‌خواهی از قاتلان

در بیشتر داستان‌ها، فرزندان و یا نوادگان برادر کشته‌شده به انتقام گرفتن از قاتلان برمی‌خیزند. این کنش در داستان ایرج، با کین‌خواهی منوچهر از سلم و تور محقق می‌شود. در داستان اغریث، کیخسرو انتقام‌گیرنده خون سیاوش و اغریث است. در داستان ازیریس نیز فرزند وی، هوراس، کین‌خواه پدر می‌شود. گاهی نیز برادر گرفتار پیش از جان دادن انتقام می‌گیرد. این کردار در داستان رستم و شغاد به چشم می‌خورد. در برخی از داستان‌ها نیز این عنصر ساختاری دیده نمی‌شود و قاتل مجازات نمی‌شود؛ مانند داستان کیخسرو و فرود، یوسف و برادران، و رومولوس و رمئوس.

۱۰-۶. سه برادر

شمار برادران در برخی از اسطوره‌های برادرکشی، سه نفر است. این ویژگی در داستان فریدون و برادران ایرج و تریته قابل ملاحظه است. چنین داستان‌هایی بدین لحاظ مشابه هستند که «داستان سه برادر ودایی به صورت دیگر، در داستان فریدون ظاهر می‌شود و آن جدالی است که میان سلم، تور و ایرج در می‌گیرد» (واحدوست، ۱۳۷۹: ۸). مرگ ایرج برابر فروافتادن تریته به چاه و به سلطنت رسیدن منوچهر، برابر درآمدن تریته از چاه است (ر.ک؛ همان: ۱۹۸).

۱۱-۶. ناکامی و کشته شدن برادر بدذات

در بیشتر اساطیر برادرکشی، برادران حسود و کینه‌جو، برادر نیکخوی خود را می‌کشند، اما گاه برعکس این ساختار نیز شکل گرفته است؛ مثلاً در داستان رستم و شغاد، برادر بدذات به زخم تیر رستم جان می‌دهد. نظیر این رفتار در اساطیر یونان هم دیده می‌شود. در اسطوره آنتیگونه، برادر بدذات، اتئوکلس که پادشاهی را تصاحب کرده، برادر خویش، پولی‌نیس را از تبس بیرون رانده است، به دست برادر کشته می‌شود. در اسطوره رومی رومولوس و رمئوس نیز رمئوس با پافشاری بیهوده به نشانه ادعایی خویش به دست رومولوس کشته می‌شود.

۱۲-۶. کشته شدن هر دو برادر

در شماری از اساطیر، هر دو برادر طرف نزاع به دست هم کشته می‌شوند. این کنشی ساختاری در داستان‌های رستم و شغاد و پولی‌نیس و اتئوکلس نمود یافته است. در داستان نخست، برادر

پس از فریب خوردن و در حال جان دادن انتقام می‌گیرد و در اسطوره دوم، دو برادر در حین نزاع رودررو، یکدیگر را می‌کشند.

۱۳-۶. جنگ و جدال

تقابل و شیوه جدال نیز در این گونه داستان‌ها انواع متفاوتی دارد. در بعضی داستان‌ها، یک برادر با نیرنگ، برادر دیگر را به دام انداخته، او را می‌کشد و در شماری دیگر از داستان‌ها، برادر بدذات به برادر مورد عناد خویش حمله‌ور شده، او را می‌کشد؛ مانند آنچه که در حکایت افراسیاب و اغریث و نیز هابیل و قابیل دیده می‌شود. یورش برادر بدذات گاه به صورت شیخون لشکر یا افرادی مزدور به برادر بی‌دفاع است؛ مانند داستان‌های کیخسرو و فرود، و یوریتومو و یوشیتسونه. در برخی از اساطیر، جنگ و تقابل در قالب صف‌آرایی تن‌به‌تن سپاه دو کشور است؛ مانند داستان‌های پولی‌نیسس و اتئوکلس، و رومولوس و رمئوس.

۱۴-۶. ندامت از مرگ برادر

این کنش در اساطیر برادرکشی، نمود اندکی دارد. در داستان فرود، کیخسرو طوس را سرزنش می‌کند و به زندان می‌افکند. در داستان یوسف نیز برادران خاطی از رفتاری که با یوسف انجام داده‌اند، اظهار ندامت می‌کنند و بخشیده می‌شوند.

۷. نتیجه‌گیری

«برادرکشی» کهن‌الگویی است که در اساطیر اقوام مختلف بسامد بسیاری دارد. شباهت‌ها و درون‌مایه‌های یکسان فراوانی در میان این اساطیر هویداست که این مطلب بیانگر ریشه داشتن این کهن‌الگو در ناخودآگاه جمعی بشر است. مهم‌ترین انگیزه در اساطیر و داستان‌هایی با این کهن‌الگو، رشک و حسدورزی برادر یا برادران بدذات به برادر مورد عناد است و گاه مورد اعتنای ویژه پدر واقع شدن برادر مورد عناد و یا بهره‌مندی او از یک جایگاه شاخص عامل اصلی کنش‌های داستان است. در برخی داستان‌ها نیز برادر مورد عناد به یاری نیروهای ماورایی و یا لطف الهی از گرفتاری‌های می‌یابد. از میان عناصر ساختاری، شماری از آن در بیشتر داستان‌ها مشترک هستند، اما برخی فقط در اساطیر خاصی دیده می‌شوند؛ مانند برادران ناتنی که در اغلب اسطوره‌ها از دو مادر مختلف متولد می‌شوند.

۸. منابع و مأخذ

- ایونس، ورونیکا. (۱۳۸۵). *شناخت اساطیر مصر*. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- بالازاده، امیر کاوس. (۱۳۸۷). «شاهنامه و اسطوره برادرکشی». *فصلنامه هنر*. ش ۷۷. صص ۱۲۷-۱۴۸.
- بهار، مهرداد. (۱۳۹۳). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- _____ . (۱۳۹۵). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: چشمه.
- بیگوت، ژولیت. (۱۳۸۴). *شناخت اساطیر ژاپن*. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: اساطیر.
- خیبری، ستاره. (۱۳۸۸). «حماسه بالدر و آشیل». *رشد آموزش زبان و ادب فارسی*. ش ۸۹. صص ۲۰-۲۳.
- ذبیح‌نیا عمران، آسیه و منوچهر اکبری. (۱۳۹۲). *تراژدی در اساطیر ایران و جهان*. تهران: سخن.
- روزنبرگ، دونا. (۱۳۷۹). *اساطیر جهان: داستان‌ها و حماسه‌ها*. ترجمه عبدالحسین شریفیان تهران: اساطیر.
- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۲). *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه فردوسی، خسته نظامی و منطق الطیر عطار*. تهران: اساطیر.
- عقیقی، رحیم. (۱۳۸۳). *اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی*. تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۹). *شاهنامه*. به تصحیح جلال خالقی مطلق تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- قادری، بهزاد و علی‌اصغر، رحیمی. (۱۳۸۶). «برادرکشی مقدس: نمایی از همانندی‌ها در رستم و اسفندیار و پیرمرد و دریا». *پژوهش‌نامه علوم انسانی*. ش ۵۴. صص ۳۸۳-۴۰۲.
- واحددوست، مهوش. (۱۳۸۸). *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*. تهران: سروش.
- مهدی‌پور، محمد. (۱۳۹۰). «تحقیق تطبیقی داستان یعقوب و فریدون و فرزندان آنان». *پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)*. د ۵. ش ۳. صص ۹۹-۱۲۴.
- همیلتون، ادیت. (۱۳۸۷). *سیری در اساطیر یونان و روم*. ترجمه عبدالحسین شریفیان. تهران: اساطیر.
- هینلز، جان. (۱۳۹۳). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.